

بیانیه کمونیست در عصر حاضر

دشوار است باور کنیم که با صدمین سالگرد بیانیه حزب کمونیست فقط ده سال فاصله داریم! این اعلامیه که نشان دهنده ی نبوغی است بیش از هر اعلامیه دیگر در ادبیات جهانی، حتی امروز هم با طراوت خود ما را شگفتی زده می کند. انگار مهمترین بخش های آن همین دیروز نگاشته شده. تردیدی نیست که نویسندگان جوان این بیانیه (مارکس ۲۹ ساله و انگلس ۲۷ ساله) توانستند بیش از هر کس دیگر پیش از اینان، و شاید بیش از هر کس دیگر پس از اینان، به آینده ای دورتر بنگرند. در مقدمه مشترکی که مارکس و انگلس بر چاپ ۱۸۷۲ نوشتند، اعلام کردند که برغم کهنه شدن برخی از بخش های نه چندان مهم این بیانیه، بخود این حق را نمی دهند که دیگر تغییری در نسخه اصلی آن بدهند، چرا که بیانیه به این زودی، یعنی در طول بیست و پنج سال پس از چاپش، صورت سندی تاریخی را بخود گرفته است. از آن زمان تاکنون شصت و پنج سال دیگر می گذرد. بخش های جداگانه ای از بیانیه بیشتر در اعماق گذشته فرو رفته است. در این دیباچه ما خواهیم کوشید با ایجاز تمام هم عقایدی را تعیین کنیم که امروز به قدرت کامل خود باقی هستند و هم عقایدی را روشن کنیم که احتیاج به دگرگونی و تکمیل اساسی دارند.

۱- نظریه مادی تاریخ که مارکس مدت زمانی کوتاه پیش از بیانیه کشف و با مهارتی کامل در آن بکار برد، از بوته ی آزمایش حوادث و ضربات انتقاد مخالفان کاملاً پیروز در آمده است. امروز این نظریه یکی از ارجمندترین ابزار تفکر بشری است. کلیه تعبیرات دیگر از جریان تاریخ معنی علمی خود را یکسره از دست داده اند. با اطمینان تمام می توان اعلام کرد که در عصر ما محال است که انسان

بتواند نه تنها مبارزی انقلابی بلکه حتی ناظر تحصیل کرده در علم سیاست باشد، بی آنکه تفسیر مادی از تاریخ را درک کرده باشد.

۲- فصل نخستین بیانیه با این کلمات آغاز می شود: "تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزات طبقاتی است". این اصل مسلم که مهم ترین استنتاج از تفسیر مادی از تاریخ است در مبارزه طبقاتی بیدرنگ تبدیل به موضوع دعوا شد. ریاکاران ارتجاعی، عالم نمایان لیبرال، دموکرات ها خیالباف، علیه نظریه ای که در برابر "رفاه همگانی"، "وحدت ملی"، و "حقایق ابدی اخلاقی" بعنوان نیروی محرکه تاریخ، مبارزه براساس منافع مادی را می گذاشت، حملاتی سخت زهر آگین شروع کردند. سپس افرادی از صفوف خود نهضت کارگری، یعنی به اصطلاح تجدید نظر طلبان- طرفداران تجدید نظر در مارکسیسم با روح سازشکاری و آستی طبقاتی- به آنان پیوستند. سرانجام در دوران ما، جانشینان قلابی* و حقیر بین المللی کمونیستی** ("استالینیست ها") قدم در جا پای آنان گذاشته اند: سیاست باصطلاح "جبهه مردم"، یکسره از تکذیب قوانین مبارزه طبقاتی سرچشمه می گیرد. ضمناً، دقیقاً این عصر امپریالیسم است که با رساندن تمام تناقضات اجتماعی به اوج شدت وحدت خود، پیروزی نظر عالی بیانیه کمونیست را ثابت می کند.

۳- تشریح استخوان بندی سرمایه داری به عنوان مرحله ای خاص در رشد اقتصادی اجتماع، در سال ۱۸۶۷ بوسیله ی مارکس در شکل نهانی اش در کتاب سرمایه، ترسیم شد. ولی پیش از آن، در بیانیه کمونیست، خطوط اصلی این تجزیه و تحلیل آینده، به قدرت تمام طرح ریزی شده است: پرداخت نیروی کار معادل هزینه تولید مجدد آن؛ تصاحب ارزش اضافی بوسیله سرمایه داران؛ رقابت، به عنوان قانون اساسی مناسبات اجتماعی؛ نابودی طبقات بینامین، یعنی خرده بورژوازی شهری و توده های روستائی؛ تمرکز ثروت در دست عده ای صاحب ثروت دائماً رو به کاهش

* Epigones

** Communist International

از یک طرف؛ و رشد کمی افراد پرولتاریا از طرف دیگر؛ آمادگی شرایط مادی و سیاسی از پیش برای پیدایش رژیم سوسیالیستی.

۴- مقوله موجود در بیانیه مبنی بر تمایل سرمایه داری به پائین آوردن سطح زندگی کارگران و حتی تبدیل کردن آنان به گروهی از بی چیزان، دستخوش مخالفت های شدید شده بود. کشیشان، استادان دانشگاه، وزراء، روزنامه نگاران، نظریه پردازان سوسیال دموکرات، رهبران سندیکاها کارگری، علیه "نظریه فقیرسازی" جبهه بستند. آنان بنحوی لایتغیر نشانه های کامیابی روزافزون را بین رنجبران کشف می کردند، اشرافیت کارگری را بجای پرولتاریا قالب می کردند و با تمایلی گذرا را بجای حرکتی دائمی، می پذیرفتند. در این اثنا رشد نیرومندترین سرمایه داری جهان، یعنی، سرمایه داری آمریکا، میلیون ها نفر از کارگران را به صف بی چیزان رانده است؛ بی چیزانی که به خرج اعانات دولت فدرال، شهرداری و یا اعانات خصوص، به حیات خود ادامه می دهند.

۵- در مقابل بیانیه که بحران های اقتصادی و صنعتی را به عنوان سلسله فجایعی هر چه گسترده تر ترسیم می کرد، تجدید نظرطلبان سوگند یاد کردند که رشد ملی و بین المللی تراست ها کنترل بر بازار را تضمین کرده، بتدریج امحاء بحران ها را پیش خواهد آورد. پایان قرن گذشته و آغاز قرن حاضر، شاهد رشد سرمایه داری با چنان قدرت طوفان بود که تمام بحران ها را بدل به توقف های "تصادفی" سر راه کرد. ولی این دوران بنحوی بازگشت ناپذیر ادامه یافته است. در تحلیل نهانی ثابت شد که در این مساله نیز حق به جانب مارکس بود.

۶- "قوه ی اجرائیه دولت جدید چیزی نیست جز مجلس برای اداره امور جمعی کل بورژوازی". فرمولی که رهبران سوسیال دموکراسی به عنوان یک تناقض روزنامه نگاری بدان می نگرستند، در واقع شامل تنها نظریه علمی دولت است. دموکراسی قالب ریزی شده بوسیله ی بورژوازی، برخلاف رأی برنشستین و

کانوتسکی* تو بره ای خالی نیست که بتوان هر نوع محتوی طبقاتی را بی دغدغه در آن چپاند. دموکراسی بورژوائی، فقط می تواند به بورژوازی خدمت کند. حکومت "جبهه مردم" - خواه در راسش بلوم و شوتام نشسته باشند، و خواه کابلرو و یا نگرین** - فقط "مجلسی برای اداره ی امور جمعی کل بورژوازی" است. هر وقت که این "مجلس" در اداره ی امور ضعف نشان دهد، بورژوازی با اردنگی بیرونش می کند.

۷- "هر مبارزه طبقاتی، مبارزه ای سیاسی است." "سازمان یافتن پرولتاریا به عنوان یک طبقه... سازمان یافتن متعاقب آن در یک حزب سیاسی است." اتحادیه گرایان کارگری از یکطرف، و آنارکوسندیکالیست ها از طرف دیگر، مدت ها از درک این قوانین تاریخی رم کرده اند و هنوز هم می کوشند که رم بکنند: اتحادیه گرانی "ناب" ضربه ای خردکننده در بزرگترین مامن خود یعنی آمریکا، دیده است. آنارکوسندیکالیسم در آخرین قلعه ی خود یعنی اسپانیا، شکستی جبران ناپذیر متحمل شده است. در اینجا نیز حقانیت بیانییه به ثبوت رسیده است.

۸- پرولتاریا نمی تواند قدرت را در چارچوب قانونی بورژوازی تسخیر کند. "کمونیست ها آشکارا اعلام می کنند، که هدف های آنان تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است." اصلاح طلب*** کوشید اصل مسلم بیانییه را بر اساس عدم بلوغ نهضت در آن زمان و رشد ناقص دموکراسی، تفسیر کند. سرنوشت "دموکراسی های" ایتالیا، آلمان و جاهای دیگر، نشان م دهد که "عدم بلوغ" خصیصه ی بارز آراء خود اصلاح طلبان است.

* Bernstein , Kautsky

** Blum, Chautemps, Caballero, Negrin

*** Reformism

۹- برای دگرگونی کردن سوسیالیستی اجتماع، طبقه کارگر باید چنان قدرتی را در دست خود متمرکز کند که هرگونه مانع سیاسی در سر راه خود بسوی سیستم جدید را، بکلی خرد و نابود کند. "پرولتاریای سازمان یافته به عنوان طبقه ی حاکم"- این است دیکتاتوری. در عین حال این تنها دموکراسی واقعی پرولتاریائی است. وسعت و عمق آن بستگی به شرایط عینی تاریخی دارد. هر قدر که تعداد کشورهای که راه انقلاب سوسیالیستی را انتخاب می کنند بیشتر باشد، همانقدر دیکتاتوری شکل های آزادتر و قابل انعطاف تری پیدا خواهد کرد، و دموکراسی کارگران وسیع تر و عمیق تر خواهد شد.

۱۰- رشد بین المللی سرمایه داری، صبغه ی بین المللی انقلاب پرولتاریائی را از پیش تعیین کرده است. "عمل متحدانه، دستکم از طرف کشورهای بزرگ متمدن، یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست. رشد بعدی سرمایه داری، نقاط مختلف گیتی را از "متمدن" تا "غیرمتمدن" چنان به هم نزدیک کرده است که مسأله انقلاب سوسیالیستی بنحوی قاطع و کامل، صبغه ای جهانی بخود گرفته است. بوروکراسی شوروی کوشید بیانیه را از نظر این موضوع بنیادی تصفیه کند. انحطاط بناپارتیستی دولت شوروی، تصویری است بارز از قلابی بودن نظریه "سوسیالیسم در یک کشور".

۱۱- "وقتی که در جریان حرکت امور، امتیازات طبقاتی از بین رفت و سراسر تولید در دست جمع بزرگی از کل ملت قرار گرفت، قدرت عمومی، صبغه سیاسی خود را از دست خواهد داد". به عبارت دیگر دولت راه زوال می پیماند. جامعه می ماند، رها شده از غل و زنجیرش. و این چیزی جز سوسیالیسم نیست. عکس قضیه: رشد غول آسای اختناق دولتی در اتحاد جماهیر شوروی، شاهد بارزی است از اینکه جامعه از سوسیالیسم دور می شود.

۱۲- "کارگران کشور ندارند". این کلمات بیانیه بکرات از طرف کوتاه نظران به عنوان کنایه ای تحریک آمیز ارزیابی شده است. حقیقت امر این است که در مورد

مسأله "میهن" سرمایه داری، مارکس و انگلس تنها دستورالعمل ممکن را در اختیار پرولتاریا گذاشتند. تخلف از این دستورالعمل توسط بین الملل دوم نه تنها اروپا را در چهار سال تمام دچار ویرانی کرد، بلکه سبب رکود کنونی فرهنگ جهان نیز شد. با در نظر گرفتن جنگ قریب الوقوع جدید که خیانت بین الملل سوم راه ها را برای آن هموار کرده است، بیانیه حتی هنوز هم قابل اعتمادترین دستورالعمل در مورد مسأله "میهن" است.

بدین ترتیب ما می بینیم که این محصول نسبتاً مختصر و مشترک دو نویسنده ی جوان، هنوز در مورد بزرگترین و داغ ترین مسائل مربوط به مبارزه برای آزادی، دستورالعمل بی نظیری در اختیار ما می گذارد. کدام کتاب دیگری را حتی از دور می توان با بیانیه ی کمونیست مقایسه کرد؟ لکن این بدان معنی نیست که پس از نود سال رشد بی وقفه ی نیروهای تولیدی و مبارزات اجتماعی گسترده، بیانیه نه نیازی به اصلاح و نه اختیاری به ملحقات دارد. تفکر انقلابی هیچ وجه اشتراکی با بت پرستی ندارد. برنامه ها و پیش بینی ها در سایه ی تجربه که عالی ترین معیار خرد بشری است به محک زده شده، اصلاح می گردند. بیانیه نیز احتیاج به اصلاح و الحاق دارد. با وجود این، همانطور که خود تجربه ی تاریخ نشان داده است، این اصلاحات و ملحقات موقعی موفقیت آمیز می تواند باشد، که منطبق با شیوه نهفته در شالوده خود بیانیه ی کمونیست، صورت گیرد. ما سعی خواهیم کرد به چند مورد بسیار مهم اشاره کنیم.

۱- مارکس چنین تعلیم می دهد که هیچ دستگاه اجتماعی پیش از فرسودن ظرفیت های خلاقه اش از عرصه ی تاریخ رخت نمی بندد. بیانیه ی کمونیست پوست سرمایه داری را، به علت آنکه سرمایه داری رشد نیروهای تولیدی را به عقب می اندازد، می کند. با وجود این، در آن دوران و همچنین در دهه های بعد، این تأخیر فقط ماهیتی نسبی داشته است. اگر در نیمه ی دوم قرن نوزدهم، امکان آن بود که اقتصاد بر میناهای سوسیالیستی، سازمان پیدا کند، ضربان رشد آن فوق العاده

سریع تر می شد. لکن این اصل مسلم و غیرقابل انکار نظری، این حقیقت را که نیروهای تولیدی به گسترش خود به مقیاس جهانی تا جنگ اول جهانی ادامه دادند، بی اعتبار نمی کند. فقط در طول بیست سال گذشته، برغم جدیدترین پیروزی ها علم و تکنولوژی، عصر رکود سرتاسری و حتی زوال اقتصاد جهانی آغاز شده است. بشریت دارد سرمایه ی متراکم خود را خرج می کند، در حالی که، جنگ بعدی شالوده های اساسی تمدن را در سال های آینده به نابودی تهدید می کند. نویسندگان بیانیه گمان می کردند که مدتها پیش از آنکه سرمایه داری از صورت یک رژیم نسبتاً ارتجاعی به صورت یک رژیم مطلقاً ارتجاعی تبدیل پیدا کند، اسقاط خواهد شد. این تبدیل و دگرگونی، شکل نهایی خود را در برابر چشم نسل حاضر پیدا کرد و عصر ما را به عصر جنگ، انقلاب و فاشیسم تبدیل کرد.

۲- اشتباه مارکس و انگلس در مورد ازمنه ی تاریخی، از یکسو از کوچک شمردن امکانات آتی نهفته در سرمایه دار سرچشمه می گرفت و از سوی دیگر، از بزرگ شمردن بلوغ انقلابی پرولتاریا. انقلاب ۱۸۴۸، به همانگونه که بیانیه پیش بینی کرده بود، بدل به انقلاب سوسیالیستی نشد، بلکه امکان گسترش وسیع سرمایه داری را به روی آلمان باز کرد. کمون پاریس ثابت کرد که پرولتاریا بدون داشتن یک حزب انقلابی آبدیده در رأسش، نمی تواند قدرت را از دست بورژوازی خارج کند. در عین حال، مدت طولانی کامیابی سرمایه داری، سبب تعلیم یافتن پیشتازان انقلابی نشد، بلکه سبب انحطاط بورژوازی اشرافیت کارگری گردید، که آن نیز بنوبه خود تبدیل به ترمز اصلی در انقلاب پرولتاریائی شد. با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط، برای نویسندگان بیانیه ی کمونیست امکان آن نبود که این "دیالکتیک" را پیش بینی بکنند.

۳- برای بیانیه کمونیست، سرمایه داری، قلمرو رقابت آزاد بود. بیانیه ضمن اشاره به تمرکز روزافزون سرمایه، نتیجه لازم را در مورد مسأله ی انحصار که شکل حاکم سرمایه داری در عصر ما شده، و مهمترین شرط لازم برای پیدایش

اقتصاد سوسیالیستی است، نگرفت. تنها بعدها بود که مارکس در سرمایه، تمایل انتقال رقابت آزاد به قالب انحصار را بیان کرد. این نلین بود که در کتاب خود امپریالیسم، سرشت علمی سرمایه داری انحصاری را بیان کرد.

۴- نویسندگان بیانیه با انتخاب نمونه "انقلاب صنعتی" انگلستان به عنوان اساس کار خود، جریان از بین رفتن طبقات بینامین را به عنوان پرولتاریزه شدن کلی صنایع دستی، صنف های خرده پا، و توده های روستائی، بطرزی بیش از حد یکجانبه ترسیم کردند. حقیقت این است که نیروهای اصلی رقابت، این کار هم فوق العاده مترقی و هم وحشیانه را هنوز تکمیل نکرده است. سرمایه داری خرده بورژوازی را سریع تر از آنچه پرولتاریزه اش کرده باشد، از بین برده است. علاوه بر این، دولت بورژوائی، مدت هاست سیاست آگاهانه ی خود را متوجه حفظ تصنعی اقتصار خرده بورژوا کرده است. در قطب مقابل، رشد تکنولوژی، و تشکل صنایع بزرگ، بیکاری مزمن بوجود آورده، مانع پرولتاریزه شدن خرده بورژوازی می گردد. همزمان با آن، رشد سرمایه داری، پیدایش خیل عظیمی از تکنیسین ها، مدیران، کارمندان تجاری، و خلاصه آنچه را که به اصطلاح "طبقه ی متوسط جدید" خوانده می شود، بی اندازه تسریع کرده است. در نتیجه، طبقات بینابین که بیانیه به ناپدید شدن آنها این همه به صراحت اشاره می کند، حتی در کشور آن همه صنعتی چون آلمان، نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند. لکن، حفظ تصنعی اقتصار کهنه ی خرده بورژوا، تضادهای اجتماعی را تسکین نمی دهد، بلکه برعکس، آنان را از کینه جوئی ویژه برخوردار می کند، و این وضع به همراه ارتشی دانمی از بیکاران، شوم ترین مظهر فساد سرمایه داری را تشکیل می دهد.

۵- بیانیه کمونیست که برای عصر انقلابی نوشته شده، شامل (در آخر فصل دوم) ده در خواست است، که با مرحله ی انتقال مستقیم از سرمایه دار به سوسیالیسم ارتباط دارد. در دیباچه ۱۸۷۲، مارکس و انگلس اعلام کردند که این درخواست ها تا حدی کهنه شده است، و بهر طریق، حائز اهمیت ثانوی است. اصلاح طلبان از

موقعیت این ارزیابی استفاده کرده، چنین نتیجه گرفتند که درخواست های انتقالی انقلابی برای همیشه جای خود را به "برنامه ی حداقل" سوسیال دموکراسی داده است، برنامه ای که همه می دانند از محدوده ی دموکراسی بورژوائی پافراتر نمی گذارد. حقیقت این است که نویسندگان بیانیه بدقت هر چه تمامتر در نوشته خود اصلاح اصلی برنامه ی انتقالی خود را بیان داشتند و آن این بود که، "طبقه ی کارگر نمی تواند بسادگی دستگاه دولتی آماده را به چنگ آورده، از آن برای تحقق هدف ها خود استفاده کند". بطریق اولی، این اصلاح، علیه بت پرستی دموکراسی بورژوائی اقامه شد. بعدها مارکس، در مقابل دولت سرمایه داری، دولتی از نوع کمون گذاشت. در تعقیب این فکر، این "نوع" دولت، شکل برجسته تر شوراها را پیدا کرد. امروزه برنامه ای انقلابی بدون شوراها و کنترل توسط کارگران نمی تواند وجود داشته باشد. وانگهی، آن ده درخواست بیانیه که در دوران فعالیت مسالمت آمیز پارلمانی "کهنه" به نظر می آمد، امروز بطور کامل ارزش واقعی خود را پیدا کرده است. از طرف دیگر، "برنامه ی حداقل" سوسیال دموکراسی به نومیدانه ترین شکلش، کهنه و عتیقه شده است.

۶- برای مستدل کردن این پیش بینی که، "انقلاب بورژوائی در آلمان... پیش درآمدی خواهد بود بر انقلاب پرولتاریائی که بلافاصله بوقوع خواهد پیوست"، بیانیه کمونیست از شرایط فوق العاده پیشرفته تمدن اروپائی نام می برد در مقام مقایسه با آنچه در انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هیجدهم وجود داشت، و نیز به رشد هر چه بیشتر پرولتاریا اشاره می کند. اشتباه در این پیش بینی تنها در تاریخ وقوع آن نبود؛ انقلاب ۱۸۴۸ در طول چند ماه ثابت کرد که هیچکدام از طبقات بورژوا در شرایطی پیشرفته تر، قادر به رساندن انقلاب به مرحله نهائی آن نیستند: بورژوازی بزرگ و متوسط، بیش از حد با زمین داران نزدیک است، و زنجیری ترس از توده هاست؛ خرده بورژوازی بیش از حد متشتت است و در رأس های رهبری کننده اش وابسته ی بورژوازی بزرگ.

همانطور که در سراسر مسیر رشد بعدی تاریخ در اروپا و آسیا دیده شده است، بطور کلی، انقلابی بورژوائی دیگر به تنهایی نمی تواند به کمال خود دست پیدا کند. تصفیه کامل جامعه از اباطیل فئودالی، تنها به این شرط قابل تصور است که پرولتاریای آزاد شده از نفوذ طبقات بورژوائی بتواند خود را در رأس توده های روستائی قرار دهد، و دیکتاتوری انقلابی خود را مستقر گرداند. به همین دلیل، انقلاب بورژوائی در مرحله اول انقلاب سوسیالیستی ادغام شده، در نتیجه در آن مستحیل می شود. بدین ترتیب انقلاب ملی، بدل به حلقه ای در سلسله زنجیر انقلاب جهانی می شود. دگرگونی شالوده ی اقتصادی و سراسر مناسبات اجتماعی، صبغه ای پیگیر (بی وقفه) بخود می گیرد.

برای احزاب انقلابی کشورهای عقب افتاده آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، درک ارتباط ساختمانی بین انقلاب دموکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا- و از این راه انقلاب سوسیالیستی جهانی- مسأله مرگ و زندگی است.

۷- گرچه بیانیه نشان می دهد که چگونه سرمایه داری، کشورهای عقب افتاده و ابتدائی را به حریم گرداب خود می کشاند، لکن به مبارزه ی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره برای کسب استقلال اشاره ای نمی کند. از آنجا که مارکس و انگلس انقلاب اجتماعی را "دستکم در کشورهای بزرگ متمدن"، مسأله ای برای چند سال بعد می شمردند، موضوع استعمار از نظر آنان بخودی خود حل شده بود، البته نه در نتیجه ی نهضت استقلال طلبانه ملیت های ستم زده، بلکه در نتیجه پیروزی پرولتاریا در پایتخت های سرمایه داری. به همین دلیل مسائل مربوط به استراتژی انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، به هیچ نحو در بیانیه مورد بررسی قرار نگرفته است. اما این مسائل نیاز به راه حل مستقل دارد. مثلاً این کاملاً بدیهی است که گرچه مسأله "سرزمین ملی اجدادی" بدل به هلاکت بارترین ترمز تاریخی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری گردیده است، لکن هنوز در کشورهای

عقب مانده ای که مجبور به مبارزه در راه موجودیت مستقل هستند، این مساله عاملی نسبتاً مترقی بشمار می آید.

بیانیه اعلام می کند که، "کمونیست ها در همه جا از تمام نهضت های انقلابی علیه نظام کنونی اجتماعی و سیاسی حمایت می کند". نهضت نژادهای غیرسفید علیه ستمگران امپریالیستی شان، یکی از مهمترین و نیرومندترین نهضت ها علیه نظام موجود است و به همین دلیل نیازمند حمایت کامل، غیرمشروط، و نامحدود پرولتاریای نژاد سفید است. افتخار ایجاد استراتژی انقلابی برای ملیت های ستم زده بیش از همه به نین تعلق دارد.

۸- منسوخ ترین بخش بیانیه- نه از نظر روش، بلکه از نظر مطلب- انتقاد از ادبیات "سوسیالیستی" نیمه اول قرن نوزدهم (فصل سوم) و تعریف موضوع کمونیست ها در رابطه با احزاب مختلف اپوزیسیون (فصل چهارم) است. نهضت ها و احزاب یاد شده در بیانیه را انقلاب ۱۸۴۸ و یا به تعاقب آن، ضدانقلاب، چنان در هم کوفت که برای پیدا کردن نام آنان باید به لغت نامه تاریخی مراجعه کنیم. با وجود این، در این بخش نیز شاید بیانیه امروز به ما نزدیک تر باشد تا به نسل گذشته. در عصر شکوفایی بین الملل دوم، وقتیکه بنظر می آمد مارکسیسم سیطره ای تفرقه ناپذیر دارد، عقاید سوسیالیسم پیش از مارکسیسم را می شد، به عنوان آرائی که با قاطعیت تمام بسوی گذشته رانده شده اند بحساب آورد. امروز وضع فرق کرده است. تلاشی سوسیال دموکراسی و بین الملل کمونیستی، در هر قدم ایجاد ارتدادهای ایدئولوژیکی وحشتناک می کند. انگار اندیشه ی پیرامون سران، صبغه ای طفلاته گرفته است. پیامبران عصر زوال در جستجوی خود بدنبال فرمول های نجات بخش، مجدداً نظریه هائی را کشف می کنند که دیر زمانی پیش سوسیالیسم علمی چالشان کرده است.

و اما از حیث مساله احزاب اپوزیسیون باید گفت که در این قلمرو، دهه های سپری شده، دگرگونی های عمیقی بوجود آورده اند، نه تنها بدین معنی که احزاب گذشته

بوسیله احزاب جدید به خارج گود رانده شده اند، بلکه نیز بدین معنی که در شرایط عصر امپریالیستی، سرشت اساسی این احزاب و روابط متقابل آنان از بیخ و بن دگرگون شده است. هم از اینروست که باید بیانیه با اهم مدارک چهار کنگره اول بین الملل کمونیستی، ادبیات بنیادی بلشویسم و تصمیمات کنفرانس های بین الملل چهارم تقویت شود.

پیش از این گفتیم که بنظر مارکس هیچ نظام اجتماعی از صحنه خارج نمی شود مگر آنکه نخست تمام ظرفیت های نهفته خود را فرسوده ساخته باشد. لکن، حتی یک نظام کهنه شده اجتماعی هم بدون مقاومت جای خود را به نظامی جدید نمی دهد. دگرگونی در رژیم های اجتماعی مستلزم شدیدترین اشکال مبارزه طبقاتی، یعنی انقلاب است. اگر به دلائلی پرولتاریا با ضربه ای کاری نتواند نظام فرسوده بورژوایی را سرنگون کند، آنگاه سرمایه مالی در مبارزه برای حفظ سلطه متزلزل خود کاری جز این نمی کند که خرده بورژوازی نابود شده و دست از امید شسته را بدل به ارتش کشتار جمعی فاشیسم بکند. انحطاط بورژوایی سوسیال دموکراسی و انحطاط فاشیستی خرده بورژوازی، مثل علت و معلول به هم پیوسته اند.

اکنون بین الملل سوم با بی بند و باری ای بیش از بین الملل دوم، به اجرای وظیفه فریب دادن و نومید ساختن رنجبران در سراسر کشورهای گردن نهاده است. با کشتار پیشتاز پرولتاریای اسپانیا، مزدوران بی دهنه و افسار مسکو، نه تنها راه را برای فاشیسم آماده می کنند، بلکه حتی بخش عظیمی از وظایف آنرا هم به مورد اجرا می گذارند. بحران کش داده شده ی انقلاب جهانی، که بیش از پیش بدل به بحران فرهنگ بشری می شود، در ماهیت بنیادی اش قابل تقلیل به بحران رهبری انقلابی است. بین الملل چهارم به عنوان وارث سنت بزرگی که بیانیه حزب کمونیست، گرانبهاترین حلقه آنرا تشکیل می دهد، کادرهای جدید برای حل مشکلات کهنه تربیت می کند. نظریه، واقعیت تعمیر یافته است. در برخورد صادقانه با نظریه انقلابی، کشتی پرشور برای تجدید بنای واقعیت اجتماعی متجلی است. این نکته که در منطقه

جنوبی قاره سیاه، همفکران ما نخستین کسانی بودند که بیانیه را به زبان افریکن* ترجمه کردند، نمودار این واقعیت است که اندیشه ی مارکسیستی امروز تنها در زیر پرچم بین الملل چهارم زنده است. آینده بدان تعلق دارد. وقتیکه یکصدمین سال تولد بیانیه کمونیست جشن گرفته شود، بین الملل چهارم تنها نیروی قاطع انقلابی بر روی زمین خواهد بود.

لنون تروتسکی، کویوآکان، ۳۰ اکتبر ۱۹۳۷

بازنویس: یاشار آدری

* Afrikaans